

یوسف حیدری

«محرومیت» چهره دیرپا و آشنای این منطقه است. جایی در انتهای خراسان شمالی و در نقطه تلاقی خاک ایران و ترکمنستان، ناکجایی که به آن «ته ایران» می گویند؛ با روستاهایی دورافتاده و نامحلی ناآشنا و مردمانی از یاد رفته. ته ایران جایی است که از امکانات، رفاه نسبی و تلفن و گاز در آن خبری نیست. ناگفته نماند، تا همین یکی دو سال پیش، سقف آرزوی بچه های روستاهای ته ایران چیزی بود در حد داشتن یک اسباب بازی ساده یا کیفی که بتوانند دفتر و کتاب خود را توی آن بگذارند یا... اینها نهایت آرزوهای بلند کودکانی بود که در دل محرومیتی خشن و تمام عیار چشم باز کرده و بدان خو گرفته بودند. اینکه از افعال «گذشته» استفاده می کنیم، به این دلیل است که حالا دیگرو رق برگشته و کودکان روستاهای ته ایران، امروز، براسب آرزوهای شان لگام زده و بر کرده آن نشسته اند. از لباس و کیف و کفش گرفته تا تلویزیون LED چند ده اینچ و رایانه و تخته وایت برد هوشمند در مدرسه و... آن هم به لطف حضور معلمی که به این روستا آمد و موجب جلب توجه هزاران ایرانی به این کودکان شد. حالا دانش آموزان این منطقه و از جمله روستای «آیر قایا» یک سالی هست که حس خوب «برخورداری بودن» را با همه وجودشان حس می کنند؛ حس قشنگی که ره آورد تلاش های مقداد باقرزاده معلم ۲۷ ساله این روستا و البته توجه و همت هزاران کاربرفضای مجازی بوده است. راه اندازی صفحه «دستان معرفت» در فضای مجازی و آشاکردن مردم ایران با این مدرسه و دانش آموزان آن، ابتکار مقدار بود. او هنوز هم باور ندارد که بعد از یک سال بیش از ۴۵ هزار نفر این صفحه را دنبال می کنند و به اصطلاح فالوور آن هستند! هزاران کاربری که با مدرسه معرفت و بچه های آن آشنایی دارند و با اعتماد به این معلم، سیل کمک های شان را از سراسر ایران و گوشه و کنار دنیا به سوی این دانش آموزان سرازیر کرده اند. شاید باورش کمی مشکل باشد، اما مقدار با افتخار از این کمک ها و همچنین مشکلات شیرین به وجود آمده در حواشی آن یاد می کند. بچه های ته ایران و مدرسه معرفت بار دیگر محکمی شد برای سنجش معرفت ایرانی ها و نتیجه اش اینکه باقرزاده بگوید: «نمی داند با این همه کمک سرازیر شده چه کند؟»



چهار کودک «آیر قایا» در اولین و آخرین سفرشان به تهران

مقداد باقرزاده که برای تدریس، از سر کنجکاوی آخرین روستای منطقه صفر مرزی را انتخاب کرد، در گفت و گو با گروه زندگی، از زندگی خود و دلیستگی هایی می گوید که باعث شد تا ۵ سال آژگار را در این روستاها ماندگار شود. گرچه این روزها برای تجربه جدیدی آماده می شود. تجربه تدریس به دانش آموزان عشایر و همراه شدن با آنها در کوچ و سفر به استان و منطقه ای دیگر در فصل پاییز.

■ **پا قدم خوب معلم ته ایران**
مقداد ۲۷ ساله است و در یکی از روستاهای اطراف شهر شیروان به دنیا آمده. با افتخار از روستایی بودن خود می گوید، هر چند سال هاست که به همراه خانواده در شیروان زندگی می کند. فرزند آخر خانواده است. یک برادرش مدرس دانشگاه و دو برادر دیگرش نیز مثل او معلم اند. از وقتی خود را شناخت، مادر را

که داشتیم تا بدانم ته خط کجاست، روستای «آیر قایا» را در شهرستان راز و جرگلان انتخاب کردم؛ آخرین نقطه در خاک ایران، در منطقه صفر مرزی با کشور ترکمنستان.»

روستایی محروم اما محترم با ۱۸ خانوار که شغل بیشتر مردم آن کشاورزی و دامداری است. سال ۹۱ در حالی که قرار بود تنها یک سال در این روستا تدریس کند، به این روستا می رود اما ۵ سال در آنجا ماندگار می شود؛ به قول خودش پنج سال خاطره انگیز و به یاد ماندنی: «از آنجایی که این روستا کوچک بود نمی توانستم شب ها در آنجا بمانم به همین دلیل در روستای همجوار ساختمان مدرسه قدیمی روستا را سر و سامان دادم و شب ها در آنجا استراحت می کردم. در این سال ها در کنار تدریس، تحصیلاتم را ادامه دادم و در کارشناسی ارشد رشته مشاوره فارغ التحصیل شدم. هیچ گاه نخستین روز تدریس در این روستا را فراموش نمی کنم. ۲۳ دانش آموز دختر و پسر مدرسه معرفت که بسیاری از آنها به سختی فارسی حرف می زدند آمدند و در کلاس نشستند.»

این معلم که «آیر قایا» ی موسوم به «ته خط» را «ته خوشبختی» خود می داند، از لمس عشق واقعی در این روستا گفت و از بهترین هدیه های که روز معلم از بچه ها گرفت. بزرگترین تحول زندگی مردم اینجا دو سال قبل بود که آنتن تلویزیون به این روستا رسید و آنها توانستند شبکه های تلویزیونی را تماشا کنند. در اینجا بچه ها عاشقانه معلم را دوست دارند و معلم قهرمان زندگی همه آنها است. ریش سفیدهای روستا نیز احترام خاصی برای معلم قائل هستند. دوست دارند که معلم به خانه آنها برود و در تصمیم گیری های مهم روستا نظر معلم برای شان اهمیت دارد. او ادامه می دهد: «در این سال ها سعی کردم با بچه ها به معنای عمیق کلمه دوست باشم. هر سال روز معلم اتفاق های شیرینی رخ می دهد که امسال به خاطر اینکه دیگر بین این بچه ها نیستم دلم برای این خاطرات تنگ می شود. بچه های روستا به دلیل محرومیت نمی توانند برای معلم کادو بخرند. گاهی مواد غذایی یا گل صحرایی را برای کادو می آوردند، اما سال قبل یکی از بچه ها دو کیلو پیاز را به عنوان هدیه روز معلم به کلاس آورد و صادقانه می گویم، یکی از دلچسب ترین هدایایی بود که در تمام عمرم گرفته ام.»

■ **۲۵۰۰ لیختد بر چهره کودکان محروم**
با خودش عهد کرده بود، تعدادی از کودکان محروم این منطقه را خوشحال کند. به دنبال پیدا کردن راهی برای این کار بود اما نمی دانست از چه راهی می تواند آنها را خوشحال کند. بارها موضوع انشا را آرزو انتخاب کرده بود تا شاید بتواند از این راه پی به خواسته قلبی بچه ها ببرد. سفر به تهران و سوار شدن به هواپیما و تماشای شهر، آرزوی مشترک بسیاری از بچه ها بود. مقدار تصمیم گرفت تا به این آرزو رنگ واقعیت بدهد و لیختد را بر چهره همه

کودکان محروم این منطقه بنشانند. می گوید: به دنبال راهی بودم تا این بچه ها را خوشحال کنم. گاهی اوقات آنها را سوار بر موتور تا مدرسه می آوردم یا همراه آنها از روزخانه عبور می کردم. اما این چیزی نبود که آنها را خوشحال کند. همیشه با دیدن هواپیما می که از فرار روستا به سوی کشور ترکمنستان پرواز می کرد از من سؤالات زیادی درباره سفر هوایی و هواپیما می پرسیدند. از وقتی هم که تلویزیون وارد این روستا شد آنها با دیدن تصاویر شهر و سریال های تلویزیونی علاقه زیادی به دیدن شهر و ساختمان ها و ماشین ها و بازیگران سریال ها پیدا کرده بودند و تقریباً هر روز راجع به آن در کلاس صحبت می کردیم. آنها نگاه فرازمینی به معلم دارند و تصور می کنند معلم می تواند همه آرزوهای آنها را برآورده کند. آن روزها وقتی سریال کیمیا از تلویزیون پخش می شد همه این بچه ها شیفته شخصیت کیمیا با بازی همراه شریفی نیا شده بودند و برای او نامه نوشتند و از من می خواستند تا این نامه ها را به دست او برسانم. برای اینکه حرف ها و خواسته های بچه ها را به گوش همه برسانم صفحه ای در فضای مجازی به نام مدرسه معرفت راه اندازی کردم و حرف های بچه ها و عکس های آنها را در این صفحه منتشر کردم. روزها و ماه های اول مخاطبان محدودی داشت اما کم کم علاقه مندان زیادی پیدا کرد و همه دوست داشتند با این بچه ها و مدرسه آشنا شوند. تصمیم گرفتم ۴ نفر از دانش آموزان را به نمایندگی از همه بچه ها با خودم به تهران بیاورم و بر اساس برنامه ریزی که انجام داده بودم ملاقاتی هم با بازیگران سینما و تلویزیون انجام بدهند. روزی که این چهار دانش آموز دختر و پسر همراه من سوار هواپیما شده بودند بسیار جالب بود. هیجان زیادی داشتند و نمی توانستند آن را پنهان کنند. در تهران از دیدن ساختمان های بلند و برج میلاد و خیابان های شلوغ و پر از ماشین کاملاً شوکه شده بودند اما با وجود این در نهایت می گفتند، زندگی در روستا را به شهر ترجیح می دهند. در تهران با برخی بازیگرها و بازیکن ها از جمله مهرآور شریفی نیا، گلاره عباسی، بهوش بختیاری، امیرحسین رستمی، وحید طالب لو و... دیدار کردیم و بچه ها حسابی ذوق کردند. طالب لو چند دست لباس ورزشی به آنها داد و لیختد بر چهره شان نشاند. سه روز در تهران بودیم که خیلی به آنها خوش گذشت، اما راستش را بخواهید به من سخت گذشت، چرا که امانت بودند و باید دائم مراقب می بودم.

مقداد تصورش را هم نمی کرد یک روز همه کسانی که صفحه مدرسه معرفت را در اینستاگرام می بینند، با ارسال کمک های فراوان نقدی و غیر نقدی او را به عنوان سفیر رساندن این کمک ها به دانش آموزان محروم ته ایران تعیین کنند. پستی های منطقه چند ماهی است که مسیر شهر به این روستا را چشم بسته طی می کنند. آنها هر روز بسته ها و کادوهای بسیاری را که مردم از سراسر دنیا برای کودکان و دانش آموزان این منطقه ارسال می کنند به دست این معلم می رسانند. مقدار می گوید: هنوز هم باور نمی کنم که مردم مهربان ایران اینگونه عاشقانه به یاری این بچه ها بیایند. از روزی که صفحه مدرسه معرفت در فضای مجازی راه اندازی شد تا به امروز مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان برای کمک به این بچه ها واریز شد و در کنار آن از ایران و ۲۵ کشور دیگر جهان هدیه های بسیاری و وسایل آموزشی مانند لپ تاپ، تخته وایت برد هوشمند، تلویزیون های LED و دفتر و قلم و مدار رنگی و پوشاک و... برای من ارسال می شد و این هدیه ها همچنان ادامه دارد

مقداد تصورش را هم نمی کرد یک روز همه کسانی که صفحه مدرسه معرفت را در اینستاگرام می بینند، با ارسال کمک های فراوان نقدی و غیر نقدی او را به عنوان سفیر رساندن این کمک ها به دانش آموزان محروم ته ایران تعیین کنند. پستی های مدرسه چند ماهی است که مسیر شهر به این روستا را چشم بسته طی می کنند. آنها هر روز بسته ها و کادوهای بسیاری را

کودکان محروم این منطقه بنشانند. می گوید: به دنبال راهی بودم تا این بچه ها را خوشحال کنم. گاهی اوقات آنها را سوار بر موتور تا مدرسه می آوردم یا همراه آنها از روزخانه عبور می کردم. اما این چیزی نبود که آنها را خوشحال کند. همیشه با دیدن هواپیما می که از فرار روستا به سوی کشور ترکمنستان پرواز می کرد از من سؤالات زیادی درباره سفر هوایی و هواپیما می پرسیدند. از وقتی هم که تلویزیون وارد این روستا شد آنها با دیدن تصاویر شهر و سریال های تلویزیونی علاقه زیادی به دیدن شهر و ساختمان ها و ماشین ها و بازیگران سریال ها پیدا کرده بودند و تقریباً هر روز راجع به آن در کلاس صحبت می کردیم. آنها نگاه فرازمینی به معلم دارند و تصور می کنند معلم می تواند همه آرزوهای آنها را برآورده کند. آن روزها وقتی سریال کیمیا از تلویزیون پخش می شد همه این بچه ها شیفته شخصیت کیمیا با بازی همراه شریفی نیا شده بودند و برای او نامه نوشتند و از من می خواستند تا این نامه ها را به دست او برسانم. برای اینکه حرف ها و خواسته های بچه ها را به گوش همه برسانم صفحه ای در فضای مجازی به نام مدرسه معرفت راه اندازی کردم و حرف های بچه ها و عکس های آنها را در این صفحه منتشر کردم. روزها و ماه های اول مخاطبان محدودی داشت اما کم کم علاقه مندان زیادی پیدا کرد و همه دوست داشتند با این بچه ها و مدرسه آشنا شوند. تصمیم گرفتم ۴ نفر از دانش آموزان را به نمایندگی از همه بچه ها با خودم به تهران بیاورم و بر اساس برنامه ریزی که انجام داده بودم ملاقاتی هم با بازیگران سینما و تلویزیون انجام بدهند. روزی که این چهار دانش آموز دختر و پسر همراه من سوار هواپیما شده بودند بسیار جالب بود. هیجان زیادی داشتند و نمی توانستند آن را پنهان کنند. در تهران از دیدن ساختمان های بلند و برج میلاد و خیابان های شلوغ و پر از ماشین کاملاً شوکه شده بودند اما با وجود این در نهایت می گفتند، زندگی در روستا را به شهر ترجیح می دهند. در تهران با برخی بازیگرها و بازیکن ها از جمله مهرآور شریفی نیا، گلاره عباسی، بهوش بختیاری، امیرحسین رستمی، وحید طالب لو و... دیدار کردیم و بچه ها حسابی ذوق کردند. طالب لو چند دست لباس ورزشی به آنها داد و لیختد بر چهره شان نشاند. سه روز در تهران بودیم که خیلی به آنها خوش گذشت، اما راستش را بخواهید به من سخت گذشت، چرا که امانت بودند و باید دائم مراقب می بودم.

مقداد تصورش را هم نمی کرد یک روز همه کسانی که صفحه مدرسه معرفت را در اینستاگرام می بینند، با ارسال کمک های فراوان نقدی و غیر نقدی او را به عنوان سفیر رساندن این کمک ها به دانش آموزان محروم ته ایران تعیین کنند. پستی های منطقه چند ماهی است که مسیر شهر به این روستا را چشم بسته طی می کنند. آنها هر روز بسته ها و کادوهای بسیاری را که مردم از سراسر دنیا برای کودکان و دانش آموزان این منطقه ارسال می کنند به دست این معلم می رسانند. مقدار می گوید: هنوز هم باور نمی کنم که مردم مهربان ایران اینگونه عاشقانه به یاری این بچه ها بیایند. از روزی که صفحه مدرسه معرفت در فضای مجازی راه اندازی شد تا به امروز مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان برای کمک به این بچه ها واریز شد و در کنار آن از ایران و ۲۵ کشور دیگر جهان هدیه های بسیاری و وسایل آموزشی مانند لپ تاپ، تخته وایت برد هوشمند، تلویزیون های LED و دفتر و قلم و مدار رنگی و پوشاک و... برای من ارسال می شد و این هدیه ها همچنان ادامه دارد

مقداد تصورش را هم نمی کرد یک روز همه کسانی که صفحه مدرسه معرفت را در اینستاگرام می بینند، با ارسال کمک های فراوان نقدی و غیر نقدی او را به عنوان سفیر رساندن این کمک ها به دانش آموزان محروم ته ایران تعیین کنند. پستی های منطقه چند ماهی است که مسیر شهر به این روستا را چشم بسته طی می کنند. آنها هر روز بسته ها و کادوهای بسیاری را که مردم از سراسر دنیا برای کودکان و دانش آموزان این منطقه ارسال می کنند به دست این معلم می رسانند. مقدار می گوید: هنوز هم باور نمی کنم که مردم مهربان ایران اینگونه عاشقانه به یاری این بچه ها بیایند. از روزی که صفحه مدرسه معرفت در فضای مجازی راه اندازی شد تا به امروز مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان برای کمک به این بچه ها واریز شد و در کنار آن از ایران و ۲۵ کشور دیگر جهان هدیه های بسیاری و وسایل آموزشی مانند لپ تاپ، تخته وایت برد هوشمند، تلویزیون های LED و دفتر و قلم و مدار رنگی و پوشاک و... برای من ارسال می شد و این هدیه ها همچنان ادامه دارد

مقداد تصورش را هم نمی کرد یک روز همه کسانی که صفحه مدرسه معرفت را در اینستاگرام می بینند، با ارسال کمک های فراوان نقدی و غیر نقدی او را به عنوان سفیر رساندن این کمک ها به دانش آموزان محروم ته ایران تعیین کنند. پستی های مدرسه چند ماهی است که مسیر شهر به این روستا را چشم بسته طی می کنند. آنها هر روز بسته ها و کادوهای بسیاری را

مقداد تصورش را هم نمی کرد یک روز همه کسانی که صفحه مدرسه معرفت را در اینستاگرام می بینند، با ارسال کمک های فراوان نقدی و غیر نقدی او را به عنوان سفیر رساندن این کمک ها به دانش آموزان محروم ته ایران تعیین کنند. پستی های مدرسه چند ماهی است که مسیر شهر به این روستا را چشم بسته طی می کنند. آنها هر روز بسته ها و کادوهای بسیاری را

صفحه اینستاگرام «مدرسه معرفت» در نقطه صفر مرزی ایران و ترکمنستان به همت معلم این مدرسه بیش از ۴۵۰۰۰ فالوور از داخل و خارج دارد

آستانه بازگشایی مدارس با کمک مردم لوازم التحریر بین ۲۵۰۰ دانش آموز این منطقه و مناطق همجوار در استان گلستان توزیع کردم و از همه این برنامه ها و توزیع این هدایا عکس و فیلم تهیه کرده و در این صفحه قرار می دهم تا ایرانیان مهربان از سرنوشت هدایایی که برای من ارسال می کنند مطلع شوند. همچنین سال گذشته با کمک خانم شهرآرما که عکاس بسیار خوبی است، تعدادی دوربین عکاسی در اختیار بچه ها قرار دادیم تا از روستای خودشان و زندگی شان

عکاسی کنند. همه این عکس ها توسط شهرآرما بررسی و تعداد ۲۰ قطعه از آن در نمایشگاهی تحت عنوان «چند سالگی های من» در گالری «دید» به نمایش درآمد و با استقبال پرشوری نیز مواجه شد. همه این تابلو عکس ها به فروش رفت و عواید آن را برای خرید لوازم التحریر و پوشاک برای این بچه ها هزینه کردم. اینجا ته خوشبختی است و امسال می خواهم خوشبختی دیگری را تجربه کنم. تدریس برای دانش آموزان عشایری و همراه شدن با آنها در کوچ پاییز.

آستانه بازگشایی مدارس با کمک مردم لوازم التحریر بین ۲۵۰۰ دانش آموز این منطقه و مناطق همجوار در استان گلستان توزیع کردم و از همه این برنامه ها و توزیع این هدایا عکس و فیلم تهیه کرده و در این صفحه قرار می دهم تا ایرانیان مهربان از سرنوشت هدایایی که برای من ارسال می کنند مطلع شوند. همچنین سال گذشته با کمک خانم شهرآرما که عکاس بسیار خوبی است، تعدادی دوربین عکاسی در اختیار بچه ها قرار دادیم تا از روستای خودشان و زندگی شان

آستانه بازگشایی مدارس با کمک مردم لوازم التحریر بین ۲۵۰۰ دانش آموز این منطقه و مناطق همجوار در استان گلستان توزیع کردم و از همه این برنامه ها و توزیع این هدایا عکس و فیلم تهیه کرده و در این صفحه قرار می دهم تا ایرانیان مهربان از سرنوشت هدایایی که برای من ارسال می کنند مطلع شوند. همچنین سال گذشته با کمک خانم شهرآرما که عکاس بسیار خوبی است، تعدادی دوربین عکاسی در اختیار بچه ها قرار دادیم تا از روستای خودشان و زندگی شان



آستانه بازگشایی مدارس با کمک مردم لوازم التحریر بین ۲۵۰۰ دانش آموز این منطقه و مناطق همجوار در استان گلستان توزیع کردم و از همه این برنامه ها و توزیع این هدایا عکس و فیلم تهیه کرده و در این صفحه قرار می دهم تا ایرانیان مهربان از سرنوشت هدایایی که برای من ارسال می کنند مطلع شوند. همچنین سال گذشته با کمک خانم شهرآرما که عکاس بسیار خوبی است، تعدادی دوربین عکاسی در اختیار بچه ها قرار دادیم تا از روستای خودشان و زندگی شان

آستانه بازگشایی مدارس با کمک مردم لوازم التحریر بین ۲۵۰۰ دانش آموز این منطقه و مناطق همجوار در استان گلستان توزیع کردم و از همه این برنامه ها و توزیع این هدایا عکس و فیلم تهیه کرده و در این صفحه قرار می دهم تا ایرانیان مهربان از سرنوشت هدایایی که برای من ارسال می کنند مطلع شوند. همچنین سال گذشته با کمک خانم شهرآرما که عکاس بسیار خوبی است، تعدادی دوربین عکاسی در اختیار بچه ها قرار دادیم تا از روستای خودشان و زندگی شان



مقداد در میان کمک های مردمی برای کودکان «ته ایران»

«

نیم نگاه